



## تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی شصتم؛ یکشنبه ۱۳۹۱/۱۱/۲۹

### تنبیه چهارم: مراد از سلطان در حلّ خراج، سلطان عامی مذهب مدّعی ریاست عامه

مرحوم شیخ رحمه الله در این تنبیه این مسأله را مطرح می‌فرماید که مراد از سلطان در جواز اخذ اموال خراجیه از سلطان جائز، آیا فقط سلطان عامی مذهب مدّعی ریاست عامه است یا شامل هر کسی که استیلاء داشته باشد می‌شود، هر چند عامی نباشد - مثلاً شیعه باشد - یا مدّعی ریاست عامه نباشد و با طغیان بر بخشی از اراضی خراجیه استیلاء پیدا کرده باشد.

ایشان می‌فرماید: ظاهر اخبار و منصرف کلمات اصحاب، خصوص سلطان مدّعی ریاست عامه از مخالفین است که خود را ولیّ بر اراضی خراجیه می‌پندارد و شامل غیر مخالف و کسی که با بغی و طغیان بر بخشی از اراضی خراجیه مسلط شده نمی‌شود. بنابراین اگر کافری یا حتّی شیعه‌ای بر ممالک اسلامی مسلط شده و ریاست عامه داشته باشد یا کسی ریاست عامه نداشته باشد - هر چند از عامه باشد - مشمول اخبار حلّیت اخذ خراج از سلطان جائز نمی‌شود و قرارداد با او نیز تنفیذ نمی‌شود.

مرحوم شیخ رحمه الله سپس می‌فرماید: البته اطلاق بعض اخبار و بعضی کلمات اصحاب به گونه‌ای است که می‌توان اعم استفاده کرد، ولی مسأله مشکل است. و در ادامه اشاره‌ای به وجوه اعتباریه مانند لزوم حرج در صورت عدم جریان حلّیت نسبت به سلاطین دیگر می‌کند<sup>۱</sup> که ما آن را حتّی در مورد قدر متیقن - یعنی

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۲۲۷:

الرابع: ظاهر الأخبار و منصرف کلمات الأصحاب: الاختصاص بالسلطان المدّعی للرئاسة العامة و عمّاله، فلا يشمل من تسلط علی قریبة أو بلدة خروجاً علی سلطان الوقت فیأخذ منهم حقوق المسلمین.

سلطان عامی مذهب مدعی ریاست عامه - نپذیرفتیم، چه برسد به این جا!

لذا برای بررسی مسأله باید همان اخبار دالّ بر حلیت اخذ خراج از سلطان جائز را دوباره مورد مطالعه قرار دهیم تا ببینیم آیا اطلاقی دارد که شامل هر سلطانی اعم از مؤمن (شیعه)، کافر و طاغی شود یا خیر؟ این اخبار عبارت بود از اخبار حلیت جوائز السلطان - مانند صحیحی ابی ولاد و صحیحی ابی المغراء، علی فرض این که دلالت داشته باشند - و اخبار جواز شراء زکات و خراج از سلطان - مانند صحیحی ابی عبیده الحذاء - و روایات جواز قبالة با سلطان - مانند صحیحی حلبی - که هر کدام را به طور جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم.

### بررسی اخبار دالّ بر جواز اخذ خراج از سلطان جائز

قبل از این که این روایات را مورد بررسی قرار دهیم، به صورت کلی می توانیم بگوییم جای تردید نیست که «سلطان» در این روایات، از سلطان کافر منصرف است، اما آیا شامل سلطان مؤمن [شیعه] می شود یا نه، مرحوم شیخ معتقدند شامل نمی شود؛ زیرا:

اولاً: ظاهر روایات و کلمات اصحاب مربوط به سلطانی است که ادعای خلافت و استحقاق اخذ خراج و مقاسمه داشته که ناشی از اعتقادش یا حداقل اعتقادی که ابراز می کند باشد و از سلطانی که معتقد است استحقاق ندارد و ظلماً اخذ می کند، منصرف است.<sup>۱</sup>

---

نعم، ظاهر الدلیل المتقدّم عن العلامّة شموله له، لكنک عرفت أنّه قاصر عن إفادة المدعی، كما أنّ ظاهره عدم الفرق بين السلطان المخالف المعتقد لاستحقاق أخذ الخراج، و المؤمن و الکافر و إن اعترفا بعدم الاستحقاق، إلّا أنّ ظاهر الأخبار الاختصاص بالمخالف. و المسألة مشکلة: من اختصاص موارد الأخبار بالمخالف المعتقد لاستحقاق أخذه، و لا عموم فیها لغير المورد، فيقتصر في مخالفة القاعدة علیه. و من لزوم الحرج، و دعوى الإطلاق في بعض الأخبار المتقدمة، مثل قوله ﷺ في صحیحة الحلبي: «لا بأس بأن يتقبّل الرجل الأرض و أهلها من السلطان»، و قوله ﷺ في صحیحة محمد بن مسلم: «كلّ أرض دفعها إليك سلطان فعليك فيما أخرج الله منها الذي قاطعك علیه». و غير ذلك. و يمكن أن يردّ لزوم الحرج بلزومه على كلّ تقدير؛ لأنّ المفروض أنّ السلطان المؤمن خصوصاً في هذه الأزمنة يأخذ الخراج عن كلّ أرض و لو لم تكن خراجيّة، و أنّهم يأخذون كثيراً من وجوه الظلم المحرّمة منضماً إلى الخراج، و ليس الخراج عندهم ممتازاً عن سائر ما يأخذونه ظلماً من العشور و سائر ما يظلمون به الناس، كما لا يخفى على من لاحظ سيرة عمّالهم، فلا بدّ إمّا من الحكم بجلّ ذلك كلّ؛ لدفع الحرج، و إمّا من الحكم بكون ما في يد السلطان و عمّاله، من الأموال المجهولة المالك.

و أمّا الإطلاقات، فهي مضافاً إلى إمكان دعوى انصرافها إلى الغالب كما في المسالك مسوقة لبيان حكم آخر، كجواز إدخال أهل الأرض الخراجيّة في تقبّل الأرض في صحیحة الحلبي؛ لدفع توهم حرمة ذلك كما يظهر من أخبار آخر، و كجواز أخذ أكثر ممّا تقبّل به الأرض من السلطان في رواية الفيض بن المختار و كغير ذلك من أحكام قبالة الأرض و استنجارها فيما عداها من الروایات. و الحاصل: أنّ الاستدلال بهذه الأخبار على عدم البأس بأخذ أموالهم، مع اعترافهم بعدم الاستحقاق مشكل.

۱. همان، ص ۲۲۹:

ثانياً: این روایات از این حیث اطلاق ندارد؛ چرا که در مقام بیان حلیت خراج مأخوذ از سلطان نیست، بلکه در مقام بیان مطلب دیگری است که بالاتزام معلوم می‌شود اصل حلیت خراج مأخوذ از سلطان، مفروغٌ عنه بوده، اما این که تا چه حد مفروغٌ عنه بوده - علی الاطلاق یا فی الجملة - از آن جا که اطلاق وجود ندارد، پس به قدر متیقن اخذ می‌شود.

#### ۱. صحیحی ابی ولاد:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَثَّابٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يَلِي أَعْمَالَ السُّلْطَانِ لَيْسَ لَهُ مَكْسَبٌ إِلَّا مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَأَنَا أَمْرٌ بِهِ فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ فَيُضِيفُنِي وَيُحْسِنُ إِلَيَّ وَرَبِّمَا أَمَرَ لِي بِالذَّرْهِمِ وَالْكَسْوَةِ وَقَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِي: كُلُّ وَحْدٌ مِنْهُ فَلَكَ الْمَهْنَةُ وَعَلَيْهِ الْوِزْرُ. وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ أَيْضاً بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.<sup>۱</sup>

علی فرض دلالت این روایت بر اباحه‌ی خراج مأخوذ از سلطان، آیا اطلاق دارد که شامل سلطان مؤمن

[شیعه] شود یا خیر؟

ربما يقال: این روایت قضیه‌ی خارجیه را بیان می‌کند؛ یعنی همین سلطانی که الان (در زمان صدور روایت) سلطنت می‌کند؛ اخذ خراج از او جایز است. بنابراین اطلاق که شامل سلاطین دیگر شود ندارد. بله با قطع به عدم فرق بین آن سلطان و دیگر سلاطین مخالف، اخذ خراج از دیگر سلاطین مخالف هم

و ممّا يدلّ علی عدم شمول کلمات الأصحاب: أنّ عنوان المسألة فی کلامهم «ما يأخذه الجائر لشبهة المقاسمة أو الزكاة» كما فی المنتهی، أو (باسم الخراج أو المقاسمة) كما فی غیره.

و ما يأخذه الجائر المؤمن لیس لشبهة الخراج و المقاسمة؛ لأنّ المراد بشبهتهما: شبهة استحقاقهما الحاصلة فی مذهب العامة، نظیر شبهة تملک سائر ما يأخذون ممّا لا يستحقّون؛ لأنّ مذهب الشیعة: أنّ الولاية فی الأراضی الخراجیة إنّما هی للإمام عليه السلام، أو نائبه الخاص، أو العام، فما يأخذه الجائر المعتقد لذلك إنّما هو شیء یظلم به فی اعتقاده، معترفاً بعدم براءة ذمّة زارع الأرض من أجرتها شرعاً، نظیر ما يأخذه من الأملاك الخاصة التي لا خراج علیها أصلاً.

و لو فرض حصول شبهة الاستحقاق لبعض سلاطین الشیعة من بعض الوجوه، لم یدخل بذلك فی عناوین الأصحاب قطعاً؛ لأنّ مرادهم من الشبهة: الشبهة من حیث المذهب التي أمضاها الشارع للشیعة، لا الشبهة فی نظر شخص خاص؛ لأنّ الشبهة الخاصة إن كانت عن سبب صحیح، کاجتهاد أو تقلید، فلا إشکال فی حلیته له و استحقاقه للأخذ بالنسبة إلیه، و إنّما كانت باطله غیر نافذة فی حقّ أحد.

و الحاصل: أنّ أخذ الخراج و المقاسمة لشبهة الاستحقاق فی کلام الأصحاب لیس إلّا الجائر المخالف، و ممّا یؤیّده أيضاً: عطف الزكاة علیها، مع أنّ الجائر الموافق لا یرى لنفسه ولاية جباية الصدقات.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب ما یرتسب به، باب ۵۱، ح ۱، ص ۲۱۳ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۸.

همان حکم را دارد، ولی نسبت به سلاطین شیعه چون احتمال فرق وجود دارد، نمی‌توانیم تسری دهیم.

به نظر ما نیز این کلام صحیح است و حتی اگر قضیه‌ی خارجیه نبوده و قضیه‌ی حقیقه باشد، باز سلاطین از نوع موجود مراد است و ظاهراً شامل سلطانی که معتقد به ائمه علیهم‌السلام بوده و اوامر آنان را واجب الطاعة - حداقل از لحاظ اعتقادی - می‌داند نمی‌شود. پس حداقل این احتمال وجود دارد که «ال» در «السُّلْطَان»، «ال» عهد باشد؛ یعنی همین سلطان موجود یا این که مراد آن سلاطینی باشد که مورد نظر است و نمی‌خواهیم اسمشان را ذکر کنیم.

بنابراین این روایت دلالت بر جواز اخذ خراج از سلطان شیعه نمی‌کند.

## ۲. صحیح‌ی ابی‌المغراء:

و [مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنٍ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَحْسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ  
عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ فَقَالَ: أَصْلَحَكَ  
اللَّهُ أَمْرٌ بِالْعَامِلِ فَيَجِيزُنِي بِالذَّرَاهِمِ آخِذُهَا؟ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: وَ أَحْجُبُ بِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ.  
وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَبِي الْمَغْرَاءِ مِثْلَهُ وَ زَادَ قَالَ نَعَمْ وَ حُجَّ بِهَا.<sup>۱</sup>

دلالت این روایت مانند روایت قبل است و مراد از «العامل»؛ یعنی عاملی که الان وجود دارد و اگر

قضیه‌ی خارجیه هم نباشد، عاملانی مراد است که این قید را دارند که عامل سلطان جائز عامی هستند.

## ۳. صحیح‌ی ابی‌عبیده‌الحداء:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً  
عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ  
الرَّجُلِ مِمَّنْ يَشْتَرِي مِنَ السُّلْطَانِ مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ وَ غَنَمِ الصَّدَقَةِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَأْخُذُونَ  
مِنْهُمْ أَكْثَرَ مِنَ الْحَقِّ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ قَالَ: فَقَالَ: مَا الْإِبِلُ إِلَّا مِثْلُ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ  
غَيْرِ ذَلِكَ لَا بَأْسَ بِهِ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ قِيلَ لَهُ: فَمَا تَرَى فِي مُصَدَّقٍ يَجِئُنَا فَيَأْخُذُ  
مِنَّا صَدَقَاتِ أَغْنَامِنَا فَنَقُولُ بَعْنَاهَا فَيَبِيعُنَاهَا فَمَا تَقُولُ فِي شِرَائِهَا مِنْهُ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ قَدْ  
أَخَذَهَا وَ عَزَلَهَا فَلَا بَأْسَ قِيلَ لَهُ: فَمَا تَرَى فِي الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ يَجِئُنَا الْقَاسِمُ فَيَقْسِمُ لَنَا

۱. همان، ح ۲ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۸.

حَظَّنَا وَ يَأْخُذُ حَظَّهُ فَيَعْزِلُهُ بِكَيْلٍ فَمَا تَرَى فِي شِرَاءِ ذَلِكَ الطَّعَامِ مِنْهُ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ قَبْضُهُ بِكَيْلٍ وَ أَنْتُمْ حُضُورُ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ بِشِرَائِهِ مِنْهُ مِنْ غَيْرِ كَيْلٍ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.<sup>١</sup>

در این روایت هم این که گفته شود «السُّلْطَان» اسم جنس است و اطلاقش شامل هر سلطانی می شود، انصافاً مشکل است، خصوصاً با این تعبیری که سائل بیان می کند «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ مِنَّا يَشْتَرِي مِنَ السُّلْطَانِ» و بین «مِنَّا» و «السُّلْطَان» تقابل ایجاد کرده است.

علاوه بر آن که جواب دوم مرحوم شیخ رحمته الله - که این روایت در مقام بیان حلیت اخذ خراج از سلطان نیست، بلکه در مقام بیان مطلب دیگری است که بالاتزام فهمیده می شود جواز اخذ خراج از سلطان، مفروغ عنه بوده و لذا باید به قدر متیقن آن یعنی حلیت اخذ خراج از سلطان مخالف اکتفا کرد - در این جا نیز کاربرد دارد.

#### ٤. صحیحہ ی حلبی:

عَنْهُ [الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي الْقِبَالَةِ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ الْأَرْضَ الْخَرِبَةَ فَيَتَقَبَّلَهَا مِنْ أَهْلِهَا عَشْرِينَ سَنَةً فَإِنْ كَانَتْ عَامِرَةً فِيهَا عُلُوجٌ فَلَا يَحِلُّ لَهُ قِبَالَتُهَا إِلَّا أَنْ يَتَقَبَّلَ أَرْضَهَا فَيَسْتَأْجِرَهَا مِنْ أَهْلِهَا وَ لَا يُدْخِلُ الْعُلُوجَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْقِبَالَةِ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ وَ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي الْأَرْضَ الْخَرِبَةَ الْمَيْتَةَ فَيَسْتَخْرِجُهَا وَ يُجْرِي أَنْهَارَهَا وَ يَعْمُرُهَا وَ يَزْرَعُهَا مَا ذَا عَلَيْهِ فِيهَا قَالَ: الصَّدَقَةُ قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ يَعْرِفُ صَاحِبَهَا؟ قَالَ: فَلْيُرِدْ إِلَيْهِ حَقَّهُ وَ قَالَ: لَا بَأْسَ بِأَنْ يَتَقَبَّلَ الرَّجُلُ الْأَرْضَ وَ أَهْلَهَا مِنَ السُّلْطَانِ وَ عَنِ مُزَارَعَةِ أَهْلِ الْخَرَاجِ بِالرُّبْعِ وَ النُّصْفِ وَ الثُّلُثِ قَالَ: نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ قَدْ قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَبِيبَ أَعْطَاهَا الْيَهُودَ حِينَ فُتِحَتْ عَلَيْهِ بِالْخَبْرِ وَ الْخَبْرُ هُوَ النُّصْفُ.<sup>٢</sup>

این روایت قوی ترین روایتی است که می تواند کسی ادعا کند اطلاق دارد؛ چرا که اطلاق در کلام خود

١. الکافی، ج ٥، ص ٢٢٨.

٢. تهذیب الاحکام، ج ٧، ص ٢٠٢.

امام علیه السلام است: «لَا بَأْسَ بِأَنْ يَتَقَبَّلَ الرَّجُلُ الْأَرْضَ وَ أَهْلَهَا مِنَ السُّلْطَانِ» و ارض، تقبیل و سلطان، اطلاق دارد و قیدی که بیان کند مراد از سلطان، خصوص سلطان مخالف است وجود ندارد.

اما واقعیت آن است که گرچه ادعای انصراف در مورد این روایت مشکل است، ولی جواب دوم مرحوم شیخ علیه السلام در این جا کاربرد دارد؛ چرا که روایت در مقام بیان حلیت اخذ خراج از سلطان نیست، بلکه در مقام بیان آن است که تقبیل ارض و اهل ارض - یعنی قباله بر سر جزیه‌ای که کفار آن سرزمین پرداخت می‌کردند - هر دو با هم در یک قباله با سلطان جایز است. هر چند احتمال دارد «واو» در «الْأَرْضَ وَ أَهْلَهَا» به معنای عطف باشد که کأن دو جمله فرموده‌اند؛ یعنی «لَا بَأْسَ بِأَنْ يَتَقَبَّلَ الرَّجُلُ الْأَرْضَ مِنَ السُّلْطَانِ وَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يَتَقَبَّلَ الرَّجُلُ أَهْلَ الْأَرْضِ مِنَ السُّلْطَانِ». به هر حال حداقل احتمال این که این روایت در مقام بیان جواز تقبیل ارض و اهل آن در یک قباله با سلطان باشد، وجود دارد که در این صورت چون در مقام بیان حلیت اخذ خراج از سلطان نیست - بلکه بالالتزام فهمیده می‌شود - پس از این حیث اطلاق نداشته و دال بر مدعا نخواهد بود.

#### ۵. صحیح‌های ابی بصیر و محمد بن مسلم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُمَا قَالَا لَهُ: هَذِهِ الْأَرْضُ الَّتِي يُزَارِعُ أَهْلَهَا مَا تَرَى فِيهَا فَقَالَ: كُلُّ أَرْضٍ دَفَعَهَا إِلَيْكَ السُّلْطَانُ فَمَا حَرَّتَهُ فِيهَا فَعَلَيْكَ مِمَّا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا الَّذِي قَاطَعَكَ عَلَيْهِ وَ لَيْسَ عَلَيَّ جَمِيعٌ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا الْعُشْرُ إِنَّمَا عَلَيْكَ الْعُشْرُ فِيمَا يَحْصُلُ فِي يَدِكَ بَعْدَ مَقَاسَمَتِهِ لَكَ.<sup>۱</sup>

ممکن است کسی ادعا کند این بخش از روایت که حضرت فرمودند «كُلُّ أَرْضٍ دَفَعَهَا إِلَيْكَ السُّلْطَانُ فَمَا حَرَّتَهُ فِيهَا فَعَلَيْكَ مِمَّا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا الَّذِي قَاطَعَكَ عَلَيْهِ» که دال بر جواز مقاطعه با سلطان و حلیت اخذ خراج است، اطلاق دارد. خصوصاً طبق نسخه‌هایی<sup>۲</sup> که به جای «السُّلْطَانُ»، «سلطان» دارد؛ یعنی هر سلطانی اگر زمینی را به تو واگذار کرد، به مقدار آنچه با تو مقاطعه کرده بر عهده‌ی توست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الزکاة، ابواب زکات الغلات، باب ۷، ح ۱، ص ۱۸۸ و الکافی، ج ۳، ص ۵۱۳.

۲. در نسخه‌های تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۳۷، الاستبصار، ج ۲، ص ۲۵؛ روضة المتقین، ج ۳، ص ۷۳؛ الوافی، ج ۱۰، ص ۱۰۸؛ ملاذ الاخیار، ج ۶،

ص ۹۹ و .... «سلطان» دارد.

آیا پاسخ اوّل و دوم مرحوم شیخ رحمته در مورد این روایت هم کاربرد دارد؟ به نظر می‌رسد التزام به انصراف «سلطان» به سلطان مخالف مشکل است. اما جواب دوم شیخ در مورد این روایت نیز درست است؛ چرا که حضرت با این جمله در مقام بیان این نیستند که مقاطعه با سلطان، جایز و نافذ است - هرچند بالالتزام از آن فهمیده می‌شود - بلکه این عبارت تمهید برای این مطلب است که زکات در آن مقداری که بعد از اخذ حصه‌ی سلطان باقی می‌ماند، بر دافع واجب است و زکات حصه‌ی سلطان لازم نیست.

پس نتیجه این شد که هیچ یک از این روایات دالّ بر جواز اخذ خراج از سلطان شیعه نیست. بنابراین طبق قاعده باید بگوییم تصرّف در خراج مأخوذ از سلطان شیعه جایز نیست، مگر به اذن حاکم شرع که در زمان غیبت، ولیّ اراضی خراجیه است.

پس اگر حاکم شرع مصلحت دید، می‌تواند تحلیل کند - تحلیل عام یا خاص - و اگر مصلحت ندید تحلیل نمی‌کند و اگر مصلحت در تفصیل باشد، تفصیل می‌دهد. بنابراین راه حل وجود دارد و این طور نیست که بن بست باشد.

### تنبیه پنجم: عدم اعتبار اعتقاد دافع خراج به استحقاق سلطان در حلیت خراج

پرداخت کنندگان خراج ممکن است اعتقاد به استحقاق سلطان بر اخذ خراج داشته باشند - هرچند ممکن است در عمل آن چنان رضایت نداشته باشند، ولی از لحاظ اعتقادی قائل باشند که اخذ خراج، حق سلطان است - مانند عامه که معتقدند هر کسی غلبه پیدا کرد و امور را به دست گرفت، خلیفه است و امر و نهی‌اش نافذ می‌باشد.<sup>۱</sup>

---

۱. به عنوان مثال سعدی در رثای مستعصم عباسی با این‌که خلفای عباسی آن همه فساد کردند، قضیده‌ای به فارسی و عربی می‌سراید و از این‌که منبر جمعه از خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله خالی شده، اظهار تأسف و حسرت می‌کند، با این‌که سعدی در ایران بوده و به هر حال تشییع در ایران نفوذ داشته و تعصّب آن چنانی در بین اهل تسنن ایران رواج نداشته است.

فما طفی الماء استطال علی السكر  
تمنیت لو کانت تمر علی قبری  
احب لهم من عیش منقبض الصدر  
الیک، فما شکوای من مرض یبری  
و هذا فراق لایعالج بالصبر  
و ذالک ممالیس یدخل فی الحصر  
رؤس الاساری ترجحن من السكر

حبست بجفنی المدامع لاتجری  
نسیم صبا بغداد بعد خرابها  
لان هلاک النفس عند اولی النهی  
زجرت طیبیا جس نبضی مداویا  
لزمتم اصطبارا حیث کنت مفارقا  
تسانلنی عما جری یوم حصرهم  
ادیرت کؤوس الموت حتی کانه

مرحوم شيخ مي فرمايد: بعضي<sup>١</sup> استبعاد نكرده اند روايات دالّ بر حليّت اخذ خراج از سلطان جائز ناظر

مدامع في الميزاب تسكب في الحجر	لقد ثكلت ام القرى و لكعبة
...	
يعود غريبا مثل مبتداء الامر	و في الخبر المروي دين محمد
و سبي ديارالسلم في بلد الكفر؟	الغرب من هذا يعود كما بدا
و حافاتهما لا اعشبت ورق الخضر	فلا انحدرت بعد الخلاف دجله
بمذبح قتلى في جوانبها الحمر	كان دم الاخوين اصبح نابتا
لكثرة ماناحت اغاربة الففر	بكت سمات البيد و الشيخ و الغضا
و مستعصم بالله لم يك في الذكر	ايذكر في اعلى المنابر خطبة
اصبر على هذا و يونس في القعر؟	ضفادع حول الماء تلعب فرحة
فاصبحت العنقاء لازمة الوكر	تزاحمت الغريان حول رسوماها
و روحك و الفردوس عسر مع اليسر	ايا احمد المعصوم لست بخاسر
...	
هلم انظروا ما كان عاقبة الامر	البلغ من امر الخلافة رتبة
بهتك اساتير المحارم في الاسر	فليت صماخي صم قبل استماعه
رخائم لا يسطن مشيا على الجبر	عدون حفايا سبسا بعد سبسا
كأن العذارى في الدجى شهب تسرى	لعمرك لو عاينت ليلة نفرهم
على امم شعث تساق الى الحشر	و ان صباح الاسر يوم قيامة
...	
مبالغة السعدى في نكت الشعر	يبالغ في الانفاق والعدل و التقى
و لو كان عندي ما يبابل من سحر	و ما الشعر ايم الله لست بمدع

١. السراج الوهاج، ص ١٢٤:

أن المراد بالجائر في كلام الأصحاب مخصوص بمن له شبهة الإمامة، وقد أجزى لنا أن نعاملهم بمقتضى مذهبهم كما جاز ابتياع عوض الخمر من اليهود، و حينئذ إذا أخذ إمامهم منهم شيئا فهو مباح بالنسبة إليه و الى رعيته المعتقدين إمامته، فيجوز ابتياعه و إن لم يكن مستحقا عندنا، و في وجوب التخصيص بما أخذ من معتقدي الإمامة نظر ينشأ من أن جواز معاملتهم بمذهبهم هل يقتضى العموم فلا يشترط الإباحة أو لا يقتضيه، فيشترط فعل عدم الاشتراط يجوز و إن أخذ من الشيعي، و على الاشتراط لا يجوز.

و ظاهر الأصحاب عدم الاشتراط لإطلاقهم الجواز من غير تفصيل و لعل الأقرب الاشتراط، و ربما كان في الخبر الذي ذكرناه سابقا عن علي بن يقطين دلالة عليه حيث قال عليه السلام «فاتق أموال الشيعة» و لا يشكل هذا بضمان المعتقد الزكاة و إن دفع الى من يعتقد أنه إمام لأنه إذا استبصر يضمن، فان كان دفع الى فريقه مع جواز تصرف من دفع إليه و الابتياح منه قطعا، و لو اخترنا العموم بحيث يشمل الحكم للشيعة فالوجه سقوط الزكاة مثلا عن الشيعي بأخذه، و يكون ذلك رخصة بسبب شبهة مذهب المخالف و دفعا للضرورة عن الشيعي بالإعادة، و كأنى بعديم نظر و قليل فكر لا ينعم المطالعة و التدبير يتلقى هذا الجمع لالتزامه التقليد و عدم معرفته بدقائق الشريعة بالإنكار و يظن أنه تخصيص من غير مخصص فيقول الكلام عام فلا وجه للتخصيص.

و قد تقرر أن العقل قد يخصص، فإذا تحقق ما لا يتمشى على قواعد العقل و الشرع إلا بالمخصص وجب، و من حملة على العموم فهو لأخذه ما طفح



به صورتی باشد که مأخوذٌ منه، اعتقاد به استحقاق سلطان بر اخذ خراج داشته باشد و الا اگر مأخوذٌ منه شیعه یا حتی کافر باشد که اعتقاد به استحقاق سلطان ندارد، اخذ آن خراج از ید سلطان جایز نیست.<sup>۱</sup>

ظاهراً قائل این سخن نگاهش به قاعده‌ی الزام بوده و ملاک جواز را قاعده‌ی الزام گرفته، که در مطالب سابق بیان کردیم این کلام درست نیست، چرا که صحیحی ابی عبیده الحذاء بیان می‌کند اگر مأخوذٌ منه شیعه نیز باشد، حلال است.

هرچند در این که دلالت صحیحی ابی عبیده الحذاء بر این مطلب آیا به نحو نص است یا ظهور، بین ما و مرحوم شیخ رحمته و هر کسی که قائل به نص بودن صحیحی است، اختلاف وجود دارد؛ زیرا گرچه در فقره‌ی اول صحیحی که مربوط به زکات است، معلوم است که مراد از «الرَّجُلِ مِنَّا» در «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ مِنَّا يَشْتَرِي مِنَ السُّلْطَانِ مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ وَ غَنَمِ الصَّدَقَةِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَأْخُذُونَ مِنْهُمْ أَكْثَرَ مِنَ الْحَقِّ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ» شیعه است، ولی در فقره‌ی سوم که مربوط به خراج است، معلوم نیست مراد از «نا» در «يَجِيئَنَا الْقَاسِمُ فَيَقْسِمُ لَنَا حَظَّنَا» خصوص شیعه باشد؛ چرا که احتمال دارد مراد ناحیه‌ی ما، طائفه‌ی ما یا قبیله‌ی ما باشد که سنی‌ها را هم در بر بگیرد که در این صورت دلالت روایت بالاطلاق و العموم خواهد بود نه بالنص.

در بقیه‌ی روایات هم چون ترک استفصال شده، باز بالاطلاق دال بر آن است که اگر مأخوذٌ منه شیعه باشد، جایز است.

در مورد این که مأخوذٌ منه کافر باشد، بعضی روایات تقبّل ارض بالصراحة در مورد جزیه بیان فرموده که قباله با سلطان در مورد آن جایز است.

---

علی الماء من غیر أن یریب الی ما فی وسطه فضلا عن قعره مع أن ما ذکرناه قد ینبه له من بعض العبارات للفضلاء المحققین کقول العلامة فی المنتهی ...

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۲۳۲:

الخامس الظاهر أنه لا یریب الی ما فی وسطه فضلا عن قعره مع أن ما ذکرناه قد ینبه له من بعض العبارات للفضلاء المحققین کقول العلامة فی المنتهی ...

و لم یریب الی ما فی وسطه فضلا عن قعره مع أن ما ذکرناه قد ینبه له من بعض العبارات للفضلاء المحققین کقول العلامة فی المنتهی ...

و الأقوی: أن المسألة أعم من ذلك، و إنما الممضی فی ما نحن فیه تصرف الجائر فی تلك الأراضی مطلقاً.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی